

عید در اشعار شاعران



کلمه «عید» را جشن، روز جشن و هر روزی که در آن یادبود خوشی برای گروهی از مردم باشد معنی کرده اند. این کلمه با پسوندهایی چون «انه» و «گاه - گه» و اضافاتی مانند اضحی، روزه، صیام، وصال و فطر در آثار شاعران ایرانی به یادگار مانده است. عیدانه؛ پول یا کالایی که به سبب عید دهند، عیدی، جامه نو که روز عید پوشند:

خواجه حافظ شیرازی

ز کوی یار میآید نسیم باد نوردوزی
از این باد از مدد خواهی چراغ دل برافروزی
چو گل گهر خردهای داری خدا را صرف عشرت کن
که قارون را غلظها داد سودای ززاندوزی
ز جامر گل دگر بلبل چنان مست می لعل است
که زد بر چرخ فیروزه صفر تخت فیروزی
به صحرا دو که از دامن غبار غم بیفشانی
به گلزار آی کز بلبل غزل گفتن بیاموزی
چو امکان خلود ای دل در این فیروزه ایوان نیست
مجال عیش فرصت دان به فیروزی و بهروزی
طریق کامر بخشی چیست ترک کامر خود کردن
کلاه سرودی آن است کز این ترک بردوزی
سخن در پرده میگویم چو گل از غنچه بیرون آی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوردوزی
ندانم نوحه قمری به طرف جویباران چیست
مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانوردی
میای دازم چو جان صافی و صوفی میکند عیش
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی
جدا شد یار شیرینت کنون تنها نشین ای شمع
که حکم آسمان این است اگر سازی و گر سوزی
به عجب علمرتوان شد ز اسباب طرب محروم
بیا ساقی که جاهل را هنیتر میرسد روزی
می اندر مجلس آصف به نوردوز جلالی نوش
که بخشد جرعه جامت جهان را ساز نوردوزی
نه حافظ میکند تنها دعای خواجه تورانشاه
ز مدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوردوزی
جنابش پارسایان راست محراب دل و دیده
جبینش صبح خیزان راست روز فتح و فیروزی

بهل تا دست و پایت را ببوسم
بده عیدانه کامروز است عیدم

مولوی، دیوان کبیر

عید اضحی؛ عید گوسفندکشان در روز دهم ذیحجه:
عید اضحی با هزاران امن و دولت بر درت
از در لطف خدای غیبان آمد پدید

مجیر بیلقانی

عید رمضان؛ عید فطر، عید روزه، عید صیام:
ماه شعبان منه از دست قدح کاین خورشید
از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد

حافظ شیرازی

عید روزه طایری شد پر ز رحمت ساخته
کاشیانش بر تر از گردون گردان یافتم

روز بس خرم و موسم ز همه خوبتر است
عید فطر است که عالم همه پرزیب و فر است

شمس طیبی

حافظ منشین بی می و معشوق زمانی
کایام گل و یاسمن و عید صیام است

مجیر بیلقانی

عیدگاه، عیدگه؛ جایی که نماز عید و دیگر مراسم عید را در آن
برگزار کنند:

گفتم که رنجه شو به تماشای عیدگاه
کامروز عید را رخ زیبای در خور است

ظهیر فاریابی

می رود هر کس به طرف عیدگاه از کوی تو
من ز کویت چون روم چون عیدگاهم کوی توست

هلالی جغتایی

ناگه در آن میانه به خواجو رسید و گفت
کز عیدگه کنون که رخ آری به خانگاه